

بسلامت برده بودند، بر تخت سلطنت اجلاس نموده، سلطان احمد شاه خطاب داده. و تسلی امر را نموده، جاگیرهای ایشان را مستقیم داشت. و اعتماد خان مهمات مملکت از پیش خود گرفته، بجز اسم سلطنت، چیزی برو نگذاشت. و خود استقلال بهم رسانیده، او را در خانه میداشت. و چون پنج سال برین منزل گذشت، سلطان احمد قاب این حالت نیاروده، از احمدآباد بر آمده، بمحمودآباد پیش سید مبارک بخاری، که از امرای کبار بود رفت. موسی خان فولادی و سادات خان (۱) و عالم خان لودی و دیگر مردم برو جمع شدند. و شیخ یوسف، که از امرای مالوه در سلک امرای سلاطین گجرات انظام یافته بود، پیش او رفت. و سلطان احمد او را خطاب اعظم همایون داد. و اعتماد خان، باتفاق عماد الملک، پدر چنگیز خان و الغ خان، و جهجبار خان حبشی، و اختیار الملک، و دیگر امرای گجرات، با توپخانه بر سر سید مبارک رفت؛ و سید مبارک، اگرچه نسبت با اعتماد خان جمعیت کمتر داشت، فاما معركة قتال بر آراست. و چون بنیاد جنگ شد، توپ بر سر سید مبارک رسیده، او را بعالم دیگر فرستاد، و شکست بر سلطان احمد افتاد. و سلطان احمد روزی چند در صحرا و جنگل سرگردانی کشیده، آمده اعتماد خان را دید. و اعتماد خان او را در خانه میداشت؛ و کسی را پیش او نمی گذاشت.

چون استقلال اعتماد خان بسیار شد، عماد الملک، باتفاق تاتار خان غوزی، بطرف (۲) راست بر سر خانه اعتماد خان آمده، توپها نهاده، بنیاد انداختن کرد. و اعتماد خان تاب نیاروده، گریخته بجانب پال، که در

(۱) در نسخه ب «سادات خان لودی و دیگر امرا» و در نسخه ج «موسی خان

فولادی و شادی خان و عالم خان لودی».

(۲) در نسخه الف و ج «بضرب راست».

نواحی چانپانیرست، رفت. و از هر طرف جمعیت کرد. و مردم در میان آمده میان عماد الملک و او صلح دادند. ولایت بهروج و چانپانیر و نذوت و دیگر پرگنات، میان آب مهندری و نریده بجاگیر عماد الملک قرار یافت. و اعتماد خان آمده، باز مهمات و کالت را از پیش خود گرفت. و در محافظت سلطان احمد میکوشید. و موازی یک هزار و پانصد سوار را جاگیر خاصه سلطان احمد (۱) جدا کردند. و جمعی بگرد او در آمدند. و با وجودی که اعتماد خان مردم را از اختلاط او باز میداشت، جمعی بر دور او جمع شدند؛ و او را اندک شوکتی پدید آمد. و در مقام دفع اعتماد خان شده، بهمدمان خود در باب قتل اعتماد خان مشورت میکرد. و گاه گاه بمقتضی خورد سالگی، شمشیر بر درخت کیله میزد، و میگفت اعتماد خان را دو پرکاله ساختم، چون اعتماد خان از حقیقت حال آگاه شد، پیش دستی نموده شبی او را بقتل آورد؛ و جسد او را از دیوار قلعه محاذی خانه وجیه الملک بجانب دریا افکند. و در میان مردم شهرت داد، که سلطان احمد بجهت لوفدی، شب بخانه وجیه الملک در آمده بود؛ نا دانسته بقتل رسید.

ایام حکومت او هشت سال بود.

## ذکر سلطان مظفر بن سلطان محمود بن لطیف خان.

در آخر سنه (۲) سبع و ستین و تسعمائه، اعتماد خان طفلی نغونام را در مجلس امرای گجرات آورده، قسم یاد کرد، که این طفل پسر سلطان محمود

(۱) در تاریخ فرشته جلد دوم صفحه ۴۵۱ «موازی یک هزار و پانصد سوار جاگیر بخانه سلطان احمد مقرر ساختند».

(۲) در تاریخ فرشته جلد دوم صفحه ۴۵۱ «سبع و ستین و تسعمائه».

ست. و گفت مادر این طفل جاریه حرم خاص بود و چون حاصله شد، سلطان بمن سپرد، که اسقاط حمل از نمایم. و چون حمل از پنج ماه گذشته بود، در خانه مخفی داشتم. و تا امروز پرورش کرده‌ام. چون تخت گجرات خالی بود، سید میران ولد سید مبارک گجراتی، در مجلس اکبر و امرا تاج سلطنت گرفته بر سر آن مولود نهاد. و او را مظفرشاه لقب نهاده، تهنیت و مبارک باد سلطنت گفتند.

و شغل وزارت باعتماد خان مفوض داشته، مسند عالی خطابش دادند. و امرای بزرگ، که در جاگیرهای خود استقلال یافته، دیگری را دخل نمیدادند. از انجمله ولایت پٹن گجرات تا پرگنه کوی<sup>(۱)</sup> بتصرف موسی خان و شیر خان فولادی در آمد؛ رادهن پور و تراوره<sup>(۲)</sup> و نهران<sup>(۳)</sup> و مورچیور<sup>(۴)</sup> و چندین پرگنه دیگر را فاتح خان بلوچ متصرف شد. و پرگناتی که میان آب ساہرمتی و مہندریست، اعتماد خان متصرف شده، پارہ را بدیگر گجراتیان قسمت کرد. بندر سورته و نادوت و چانپانیر در تصرف چنگیز خان ابن عماد الملک سلطانی ماند. و رستم خان که شوہر<sup>(۵)</sup> خواہر چنگیز خان بود، بہروج را متصرف شد. و دولقہ و دندوقہ بجاگیر سید میران ولد سید مبارک بخاری مقرر شد. قلعه جونا گڑہ و سورتنہ را امین خان غوری در قبض آوردہ، از نفاق<sup>(۶)</sup> امرای گجرات خود را بکنار کشید.

(۱) در تاریخ فرشته جلد دوم صفحہ ۴۵۱ «کدی».

(۲) در نسخہ الف «تراورہ و نهران و چتر و چند پرگنه» و در نسخہ ج «نوادہ

و تراورہ».

(۳) در نسخہ ب «شہرار و بہرادار».

(۴) در فرشتہ جلد دوم صفحہ ۴۵۱ «مورچیور»

(۵) در تاریخ فرشتہ صفحہ ۴۵۱ «رستم خان کہ خواہر زادہ چنگیز خان».

(۶) در نسخہ الف و ب «از نفاق امرای».

و اعتماد خان، سلطان مظفر ذنو را در منازل سلاطین، (۱) محبوس گویا میداشت. و روز دیوان بجهت او مسند می انداختند؛ و او را بران مسند اجلاس نموده، خود در پس سر او می نشست. و امرا بسلام او حاضر می شدند، چون چند روز برین مفاول گذشت، انگیز خان و شیر خان فولادی به تهنیت و مبارکباد سلطنت باحمدآباد رسیدند. چون یکسال برین حال گذشت، فتح خان بلوچ، که برگشته تهران (۲) و قزوین (۳) و رادهن پور و موذرا (۴) و کاکریج (۵) در جاگیر او بود، بسبب قرب جوار با فولادیان عداوت داشت؛ و فولادیان وقت یافته بر سر او رفتند. و او جنگ کرده، شکست یافته، پیش اعتماد خان رفته (۶) فریادی شد. اعتماد خان ازین معنی در تاب شده لشکرها جمع آورده، باستیلا (۷) و غلبه تمام، بر سر فولادیان رفت. فولادیان در قلعه پتن متحصن شده، بنیاد عجز و فداست کردند؛ و اعتماد خان قبول نکرده، در محاصره میکوشید. چون کار بر افغانان فولادی تنگ شد، جوانان خورد سنل این جماعه جمع شده، پیش موسی خان و شیر خان آمده گفتند، که هرگاه عجز و انکسار ما را قبول ندارند، بغیر جنگ و جان سپردن چاره نیست. و قریب پانصد کس بیکبار از قلعه بر آمدند. و موسی خان و شیر خان نیز با مردمی که داشتند، و بسه هزار سوار نمی رسید، بیرون آمدند. و اعتماد

- (۱) در نسخه الف «محبوس کوبان» و در نسخه ب «کوبان» و در نسخه ج «کوبان» و در نوشته صفحه ۳۵۱ «محبوس خود می دانست».
- (۲) در نسخه ب «مهراد» و در نسخه ج «تهراة».
- (۳) در نسخه الف «براوره».
- (۴) در نسخه ب «برواره».
- (۵) در نسخه الف و ج «کاکریج».
- (۶) در نسخه الف و ب «فریادی شد» مرقوم نیست.
- (۷) در نسخه ب «باستیلا تمام».

خان، با لشکر گجرات که از سی هزار سوار زیاده بود، صف راست کرد. و فولادیان بر فوج خالصه اعتماد خان تاخته برداشتند. حاجی خان، غلام سلیم خان بن شیر خان، که عمده فوج اعتماد خان بود، جنگ فاکرده طرح داد. اعتماد خان شکست خورده با احمدآباد رفت. و در قصد گرفتن حاجی خان شد. حاجی خان مطلع شده فرار نموده پیش فولادیان رفت. فولادیان با اعتماد خان پیغام (۱) کردند، که چون نصف برگزیده کری در جاگیر حاجی خان بود، و حاجی خان پیش ما آمده است، حصه او را وا گذارید. اعتماد خان قبول نموده گفت، او نوکر ما بود، هرگاه گریخته رفته باشد، جاگیر او چون توان داد. موسی خان و شیر خان جمعیت کرده، بجای حاجی خان آمده در قصبه جوتخانه نشستند. اعتماد خان باز لشکرها فراهم آورده، در برابر رفت؛ و مدت چهار ماهه مقابله امتداد یافت. و عاقبت کار بجنگ رسید. اعتماد خان شکست یافته، به هروج پیش چنگیز خان رفته، او را بمدد و کمک خود آورد، و باز در نواحی جوتخانه مقابله شد. بعد از گفتگوی بسیار، صلح کرده، جای حاجی خان را وا گذاشت؛ و مراجعت کرده، در احمدآباد قرار گرفت.

و چنگیز خان بجای خود رفت. و دم استقلال زدن گرفت؛ و در میان مردم شهرت یافت، که چنگیز خان سر اطاعت و میل اذقیاد ندارد. درین وقت چنگیز خان با اعتماد خان پیغام فرستاد، که ما خانه زان این درگاهیم، و بر جمیع امور حرم اطلاع داریم، و تا امروز یقین ما بود که سلطان محمود شاه شهید فرزند ندارد، و حالا که او طفلی (۲) را پسر سلطان محمود گویانید، و بر روی کار آورده، این چه معنی دارد. که او خود در مجلس

(۱) در نسخه ب "پیغام دادند".

(۲) در نسخه الف و ب "پسری".

می نشیند، و مردم او نگاهبانی آن پسر میکنند. و تا او حاضر نشود، هیچ کس بسلام نمیروند. اگر فی الواقع پسر سلطان محمود است، پس او نیز در رنگ سائر امرا و خامه خیلان، خدمت بکند. و هرگاه که دیگر امرا در مجلس بنشینند او نیز برخصت بنشیند. اعتماد خان در جواب گفت، که من روز جلوس در پیش بزرگان شهر و امرا قسم یاد کرده‌ام، که این طفل پسر سلطان محمود است؛ بزرگان بسخن من اعتماد نموده، تاج سلطنت بر سر او نهاده بیعت کردند. و آنکه گفته اند، که او چرا در مجلس می نشیند، معلوم همگنان ست، که رتبه و حالت من در خدمت سلطان محمود در چه مرتبه بود. و تو دران ایام طفل بودی، و پدر تو عماد الملک سلطانی اگر زنده می بود، تصدیق این سخن می کرد. و این خداوند زاده، که حالا تخت سلطنت بجلوس آرزیب و زینت یافته، ولی نعمت و ولی نعمت زاده تو میشود. خیریت تو درانست، که سر از خدمتگاری او نه پیچی، و آنچه آن که پدر تو خدمت پدر این میکرد، تو نیز خدمت این بکنی. قاضی مراد از درخت اصل برگیری.

و شیر خان فولادی بر<sup>(۱)</sup> سوال و جواب وقوف یافته، خطی بچنگیز خان نوشت؛ خلاصه مضمون آنکه روزی چند، پای در دامن صبر کشیده، طریقه مدارا از دست ندهد، و بی تقرب با مسند عالی اظهار مخالفت نکند. و بعد از چند روز چنگیز خان دندان طمع در قصبه برودره زده، پیغام فرستاد، که مردم بسیار بر دور من جمع شده اند. و این ولایت مختصر که در تصرف من ست، بآن جماعه کفایت نمی کند. چون زمام مهم و حل و عقد امور، مقوض برای و رویت آن مسند عالیست، درین باب فکری فرمایند. اعتماد خان خواست که او را بحکم

(۱) در نسخه چ "برین".

برهان پور منازع سازد، تا از ملاحظه برهان پوریان اراده این حدود نکند. و در جواب نوشته فرستاد که قصبه ندربار دائم در تصرف امرای گجرات بوده، و دران ایام که سلطان شهید محمود شاه، در قلعه ساول بانغاق میوان مبارک شاه میبود. (۱) بمیران مبارک شاه وعده کرده بود، که اگر حق سبحانه و تعالی عیان فرماید همی ممالک گجرات بید اقتدار من (۲) دهد، قصبه ندربار را بتو انعام خواهم (۳) فرمود. بعد ازان که سلطان شهید بر اورنگ جهانبدانی جلوس فرمود، بجهت ایفاء آن وعده، که بر بزرگان فرض عین و عین فرض ست، قصبه ندربار را بمیران مبارک شاه داده بود. و حالا که سلطان بدرجه شهادت رسیده، و میران مبارک شاه نیز رحلت نموده، صلاح آنست، که شما بجمعیت خود رفته، قصبه ندربار را عجاله الوقت در زوائد علوفه خود متصرف شوید. تا در باب ایشان بمرور زمان فکری بر اصل کرده شود.

چنگیز خان فریب خورده، شروع در استعداد لشکر نمود. و بعد از چند روز با لشکری مستعد و آراسته از بهروج متوجه ندربار گردید، و بکوچ متواتر رفته ندربار را متصرف شد؛ و از روی (۴) عجب و پندار قدم پیشتر نهاده تا حدود قلعه تهانیر (۵) رفت. اتفاقاً درین اثنا خبر آمد، که محمد شاه واد میران مبارک شاه بانغاق (۶) نفال خلی، و راجه ماهور بچنگ

(۱) در نسخه ب "میران مبارک شاه وعده کرده بود".

(۲) در نسخه ب "اقتدار من میبارد".

(۳) در نسخه ب "خواهم نمود".

(۴) در نسخه ب "از روی غرور و پندار".

(۵) در نسخه الف "تهانیره" و در نسخه ب "تهانیر".

(۶) در نسخه الف "لعل خلی".

می آیند. چنگیز خان لشکر خود را، در زمینی که شکستگی<sup>(۱)</sup> و جرها داشت، فرود آورده، در طرفی که زمین هموار بود، ازابهای خود را زنجیر کشیده محکم ساخت. و محمد شاه و تغان خان در برابر صف کشیده تا وقت غروب ایستادند، چون چنگیز خان بیرون نیامد، در همانجا منزل کردند، و چنگیز خان را بشامت غرور و نخوتی که در سر داشت، بذوعی خوف و رعب غالب گشت که با تمام<sup>(۲)</sup> حشم خود گریخته به بهروج رفت، محمد شاه غنیمت بسیار گرفته تا ندر بار تعاقب کرد، و ندر بار را باز متصرف شد.

چون چنگیز خان شکست یافته، بقلعه بهروج آمده، در مقام اصلاح شکست و ریخت سپاه در آمد. و از آمدن ابراهیم حسین میرزا و شاه میرزا اولاد محمد سلطان میرزا، قوت و استظهار حاصل نموده، داعیه قدیم تادیب نمودن اعتماد خان از خاطرش سمت تجدید یافت. و بجهت امضاء این نیت، استعداد لشکر کرده، متوجه احمدآباد گردید. و بی جنگ قصبه بردرزه را متصرف شد. چون بمحمودآباد رسید، با اعتماد خان پیغام فرستاد، که بر عالم و عالمیان ظاهر و هویدا ست، که سبب حقیقی برای شکست نهانیر، نفاق او بوده، چه اگر بکرمک این جانب خود می آمد، یا جمعی میفرستاد، اصلاً غبار فرار بر دامن عاز نمی نشست. و حالا فقیر بجهت آنکه در حضور، تهنیت و مبارک باد سلطنت گوید، متوجه احمدآباد است. و میداند، که اگر او در شهر باشد، البته مخالفتی و نزاعی پدید خواهد آمد. بهتر آنست، که از شهر بیرون رفته،

(۱) در تاریخ فرشته جلد دوم صفحه ۳۵۳ "شکستگی و ناهمواری بسیار داشت".

(۲) در نسخه ج "که تمام حشم خود را گذاشته گریخته به بهروج رفت".



در رنگ سائر امرا بجاگیر خود سکونت اختیار نماید. و دست تصرف سلطان را قوی سازد؛ تا در مملکت موزونی هر طور که خواهد تصرف کند.

اعتماد خان پیش از رسیدن پیغام، شروع در سامان لشکر نموده بود، چون این پیغام رسید و دانست که غرض چیست، بر سر مظفر، چتر بر افراخته بانفاق سادات بهخاری و اختیار الملک و ملک شرق و الغ خان و جهجار خان و سیف الملک از شهر بر آمده، در فواری قصبه بتوه فرود آمد. روز دیگر از آنجا کوچ نموده، بر کنار آب چهار ندی در موضع کارزی، که شش کوهی محمودآباد سمت، نزول کرد. و صبح روز دیگر، چنگیز خان از محمودآباد صف راست کرده، متوجه جنگ گاه گردید. و در وقت چاشت، چون بموضع کارزی رسید، اعتماد خان، سلطان مظفر را سوار کرده، چتر بر سر او گرفته، رو بمیدان نهاد. و سادات و امرای گجراتی و سران گروه حبشی، جا بجا قرار گرفتند. بعد تقابل صفین، چون چشم ترسند اعتماد خان، بر فوج چنگیز خان افتاد، و سابقاً شجاعت و مردانگی میرزایان متواتر شنیده بود، هر یکی از مردان مرد و دلزوان معرکه نبرد را، قابض روح خود تصور کرده، بی آنکه شمشیر از غلاف بر آید، راه فرار پیش گرفت، و باحمدآباد نا رسیده، متوجه دونگرپور گردید. و امرای دیگر، اعتماد خان را صد آفرین گفته گریختند. سادات بدولقه، و اختیار الملک بمعمورآباد رفتند؛ و الغ خان و جهجار خان و جیوش دیگر، مظفر را همراه گرفته، باحمدآباد متوجه شدند.

و چنگیز خان، از مشاهده این فتح، که از الطاف آبی بود، مسرور و خوشحال گشته، در بتوه منزل کرد. و صباح روز دیگر الغ خان و جهجار خان و دیگر حبشیان، سلطان مظفر و خدمتگاران او را برداشته، از

دروازه کالو پور برآمده، بجانب بیرو پور<sup>(۱)</sup> و معمور آباد روان شدند. و مقارن برآمدن مظفر، چنگیز خان باحمدآباد درآمده، در منزل اعتماد خان قرار گرفت. و<sup>(۲)</sup> شیرخان فولادی، چون در نواحی قصبه کربی این خبر شنید،<sup>(۳)</sup> به چنگیز خان پیغام فرستاد که این همه ولایت با اعتماد خان بواسطه خرج سلطان گذاشته میشود. الحال که او تنها متصرف شد، از آئین مروت، و رسم فتوت، دور ست. و خود نیز با جمعیت بسیار کوچ نموده متوجه احمدآباد گردید. چنگیز خان چون دید، که به شیر خان درین وقت منازع شدن لائق نیست، قرار داد، که آنچه از آب سایرمتی در آن طرف ست، تعلق بشما دارد. باین سبب بعضی پورهایی احمدآباد مثل عثمان پور و خان پور و کالو پور نیز بشیرخان تعلق گرفت. و چنگیز خان میرزایان را، بواسطه نیکو خدمتی، عزت و حرمت بسیار داشت.

و میران محمد شاه ولد میران مبارک شاه، چون از فتح اول دلیر شده بود، و مملکت گجرات را از<sup>(۴)</sup> سردار خالی یافت، منازعت و مخالفت امرا را نعمت جلیله تصور نموده، بعزیمت تسخیر این ملک حرکت نموده، تا ظاهر احمدآباد عثمان باز نکشید. و چنگیز خان باتفاق میرزایان باهنگ جنگ، از شهر بیرون آمد، و بعد از جنگ میران شکست یافت، و پریشان و بی سامان گریخته، باسیر رفت.

و چون این فتح بحسن تودد میرزایان واقع شده بود، چنگیز خان دلجوئی ایشان نموده، برگزیده چند معمور و آبادان، از سرکار بهرج بجاگیر

(۱) در نسخه الف "شیر پور".

(۲) در نسخه ب "بشیر خان".

(۳) در نسخه ب "رسید".

(۴) در نسخه الف "از سر خالی یافت".

ایشان مقرر نمود. و ایشان را بواسطه آنکه سامان و استعداد بهم رسانند، رخصت جاگیر کرد، میرزایان چون بمحال جاگیر خود رفتند، و مردم ارباش و واقعه طلب بر دور ایشان گرد آمدند، و حاصل جاگیر بخرج ایشان وفا نمی کرد، لاجرم بعضی محال دیگر را بی رخصت چنگیز خان متصرف شدند. و چون این خبر بچنگیز خان رسید، فوجی بر سر ایشان تعیین کرد. میرزایان فوج چنگیز خان را شکست داده، و پاره مردم را بقتل آورده، بر بولایت برهان پور نهادند، و آنجا نیز دست اندازی کرده، بولایت مالوه رفتند. و تفصیل احوال میرزایان، در ضمن احوال حضرت خلیفه الهی مذکور است.

القصة چون الغ خان و جهجار خان باتفاق مظفر بولایت کانتها، که عبارت از شکستگیهای کفار آب مهندریست، رفتند، و دائم انتظار می بردند، که شاید اعتماد خان خود آید، و یا شیر خان ولد خود را فرستاده، مظفر را ببرد. و چون از صدائی ظاهر نشد، سلطان مظفر را برداشته، بدونگر پور برده، باعتماد خان سپردند. و بعد از چند روز بجهت سپاهیان خود پاره خرج از اعتماد خان طلبیدند. اعتماد خان در جواب گفت، که حاصل جاگیر من بر همگنان واضح است؛ که چه مقدار بود، و هر ساله چه مقدار خرج میشد. و مع هذا شهر نیست، که از مردم قرض گرفته داده شود. باین سبب الغ خان و دیگر امراء از اعتماد خان آزار یافتند.

و چنگیز خان برین امر وقوف حاصل کرده، خطوط استمالت به هر کدام فرستاده، بحضور خود خواند. الغ خان و جهجار خان و سیف الملک و دیگر حبشیان، بی رخصت اعتماد خان، متوجه معمور آباد شدند. و آنجا اختیار الملک گجراتی را ملاقات نموده، باتفاق یکدیگر عازم احمدآباد گشتند. چون بحوض کاکریه، که قریب شهر است رسیدند، بجهت:

تغییر لباس در باغ سلطان محمود فرود آمدند. و مقارن این حال چنگیز خان باستقبال شتافته، اختیار الملک و الغ خان و جهججار خان و دیگر حبشیان را دران باغ<sup>(۱)</sup> دید. و چون از پرسشش و دلجوئی فارغ شد. الغ خان و جهججار خان گفتند، بر عالم و عالمیان روشن ست، که ما همه غلام و خانه زاد سلطان محمودیم، و گر دولت بیکی از ما اقبال نموده باشد، در آن نسبت اصلاً تفاوت نیست. و در ملاقات میباید که این نسبت مرعی و منظور باشد. غرض ازین مقدمه آنست، که از بندهای سلطان چند نفر اند که بمزید خدمت امتیاز یافته اند و الحال<sup>(۲)</sup> همه درین مجلس حاضر اند. و من بعد هرگاه که بسلام و ملاقات خواهم رسید همه بتفائق خواهیم آمد. توقع آنست که حاجیان و تواجیان، مانع هیچ کدام نشوند. چنگیز خان تواضع نموده قبول کرد. و امرا را بخود همراه گرفته، بشهر در آمد. و منازل خالی ساخته، تسلیم نمود.

و بعد از مدتی رزوی جاسوسی آمده<sup>(۳)</sup> به الغ خان خبر کرد، که چنگیز خان میخواهد، که شما و جهججار خان را بقتل آورد. و قرار داده که صبح شما را بمیدان چوگان در هنگام غفلت بقتل رساند. و مُصَدِّق این سخن آنست، که اگر فردا بمیدان کاکریه تالاب بچوگان بازی رفت<sup>(۴)</sup> قصه نیست، چه صحرا وسیع است، هر طرف میتوان گریخت. و اگر بمیدان بپردازد، که درون ارک است، رفت، یقین دانید، که آنجا اراده خود را بظهور

(۱) در نسخه ب " در باغ ".

(۲) در نسخه الف " الحال هم درین ".

(۳) در نسخه ب " آمده الغ خان را ".

(۴) در نسخه ج " قضیه نیست " و در نوشته جلد دوم صفحه ۴۵۶ " خطری

خواهد آورد. و هنوز جاسوس ازین سخن فارغ نشده بود، که کس چنگیز خان آمد، و بعد از دعا گفت که فردا بمیدان چوگان خواهم رفت، پگاه<sup>(۱)</sup> بیایید. الغ خان از شنیدن این خبر،<sup>(۲)</sup> متردد گشت، و سوار شده بمنزل سیف الملک حبشی سلطانی رفت. آنجا جهجار خان و سیدی بدر سلطانی و معلدار خان و خورشید خان را طلبیده، این سخن درمیان آورد. و بعد از بد و بدل بسیار، رایها بر آن قرار گرفت، که پیشدستی نموده چنگیز خان را باید کشت.

و صباح روز دیگر الغ خان و جهجار خان، باتفاق یاران خود سوار شده پیش دربار چنگیز خان رفتند و چنگیز خان سوار شده بر آمد، و متوجه میدان بهدر شد. چون پاره راه قطع نمودند، الغ خان، که بجانب یمین چنگیز خان بود، بجهجار خان که بجانب یسار او میرفت، باشارت و نمود، که فرصت مغنم است. جهجار خان فی الفور ضربی حواله چنگیز خان کرد، که سرش با یکدست<sup>(۳)</sup> گویا بار همراه نبود. و از آنجا جلوریز بمنازل خود رفته، مستعد جنگ شدند. و اختیار الملک نیز بموافقت ایشان مستعد شد. و رستم خان نعلش چنگیز خان<sup>(۴)</sup>، بر نیل انداخته، بی آنکه بمنزل برود، روانه بهروج گشت. و اویش شهر دست بتاراج مردم چنگیز خان دراز نمودند.

و چون محقق شد، که رستم خان بهروج رفت. الغ خان و اختیار الملک و جهجار خان و دیگر سرداران بقلعه ارک، که ببهدر<sup>(۵)</sup> شهرت

(۱) در نسخه ب و ج "بیابند".

(۲) در نسخه ب "مستعد گشت".

(۳) در نسخه الف "گویا که باو".

(۴) در نسخه الف "چنگیز خان را بر نیل".

(۵) در نسخه ج "اشتهار دارد".

دارد، آمدند. و خطی باعتماد خان نوشته، از حقیقت حال آگاهی بخشیده، او را باحمدآباد خواندند. و همان روز بدر خان و محمد خان پسران شیر خان فولادی، بجهت تهنیت و مبارکبادی بشهر در آمدند. و برای هر کدام اسپان پیشکش آوردند. و قسمت جاگیرها بنوعی که چنگیز خان قرار داده بود، بامرای مذکور، از سر نو مقرر ساخته، بمنازل خود باز گشتند.

روز دیگر شیر خان فولادی، جاسوسان خود فرستاده خبر گرفت، که از مردم امرا، هیچ کس بجهت محافظت قلعه در بهدر نمی باشد. بذابر آن، شب سوم از قتل چنگیز خان، سادات خان را، که یکی از امرای شیر خان بود، با سیصد کس فرستاد،<sup>(۱)</sup> تا دیوار قلعه از جانب خانپور شکسته، بهدر را متصرف شد. و بعد از چند روز اعتماد خان، مظفر را بخود همراه گرفته باحمدآباد آمد<sup>(۲)</sup>. چون قلعه بهدر در تصرف سادات خان بود، مظفر را نیز در منزل خود آورد. و در باب استخلاص بهدر خطی بشیر خان نوشته فرستاد، که بهدر خانه سلاطین است. و چون سلطان نباشد بر<sup>(۳)</sup> نفران و هوا خواهان لازم ست، که خانه صاحب خود را محافظت نمایند، نه آنکه خود فرود آید؛ یا متصرف شوند. و اکنون که سلطان بشهر آمده، سادات خان را بگویند، تا بهدر را خالی سازد. شیر خان چه مقتضای رعایت نفس الامر، و چه بمقتضای حقوقی که اعتماد خان بر او داشت، سخن او را قبول نموده، بهدر را خالی کرد. و سلطان مظفر رفته در<sup>(۴)</sup> منزل خود قرار گرفت.

(۱) در نسخه ج "تا در دیوار".

(۲) در نسخه الف "احمدآباد رفت".

(۳) در نسخه الف "نفران هواخواهان".

(۴) در نسخه ج "منازل".

و در خلال این احوال منهبیان خبر آوردند که میرزایان از ولایت مالوه گریخته بر آمدند. و در راه چون خبر کشته شدن چنگیز خان شنیدند، مسرور و خوش دل<sup>(۱)</sup> شده متوجه ولایت بهروج و سورت گشتند؛ تا آن صوبه را هم متصرف شوند. اختیار الملک و الغ خان بمنزل اعتماد خان رفته گفتند، که ولایت بهروج بی صاحب ست و میگویند که میرزایان متوجه آنحدود شده اند، بهتر آنست که جمیع امرا جمعیت نموده عازم بهروج گردند، و آنجا را بتصرف آورند. و در انفاذ این نیت، تعویق و تاخیر بخود راه ندهند. چه اگر بتصرف میرزایان در آید، خیلی خون جگر باید خورد؛ تا از تصرف آن جماعه برآید.

اعتماد خان کس نزد<sup>(۲)</sup> شیر خان فولادی فرستاده، کنکاش پرسید. شیر خان نیز برین سفر راضی شد. و قرار یافت که مجموع عساکر سه توب<sup>(۳)</sup> شوند؛ توب اول الغ خان با حبشیان دیگر یک منزل پیش رود. و چون اینها از آن منزل کوچ کنند، اعتماد خان و اختیار الملک و امرای دیگر، که توب دوم ست، درین منزل فرود آیند. و چون توب ثانی ازین منزل پیش رود، توب سوم که شیر خان فولادی و امرای دیگر باشند آنجا منزل بگیرند. و سادات بخاری بجای و مقام خود باشند. چون برین قرار داد الغ خان و جهجارجان و سیف الملک و حبشیان دیگر بمحمودآباد رسیدند. اعتماد خان از شهر بیرون<sup>(۴)</sup> رفت و قسم آن عزیمت نمود.

(۱) در نسخه الف و ج "خوش حال".

(۲) در نسخه الف و ج "کس بشیر خان".

(۳) در نسخه ج "سه توب".

(۴) در نسخه الف "بیرون نرفت" و در نسخه ج "اعتماد خان بیرون نرفت".

الغ خان و یازان او این حرکت را هر ظرافت حمل کرده، بیکدیگر گفتند، که ما مثل چنگیز خان دشمن او را کشته باشیم؛ و او بما نفاق و دزد صلاح آنست، که ولایت او را میان یکدیگر قسمت کرده، متصرف شویم، و بر این قرار داد، عزیمت مصمم نموده، پرگنه کذبایت و پرگنه پتلا، (۱) و بعضی پرگنات دیگر را متصرف شدند. و مردم بی جاگیر از شهر آمده، بخدمت الغ خان پیوستند. الغ خان بجهنچار خان گفت، (۲) که چون سپاهیان از شهر پیش من آمده اند، باید که یکی از پرگنات اعتماد خان تفضواة جاگیر این جماعه باید نمود، جهنچار خان گفت، هر جائی که بآن جماعه خواهید داد، بمن بدهید؛ و هرچه از آن گروه متوقع است، از من بوقوع خواهد آمد. و آخر الامر، بر سر تقسیم ولایت میان الغ خان و جهنچار خان مخالفت و نزاع پدید آمد.

اعتماد خان برین اطلاع یافت، جهنچار خان را بمکر و فریب بفریفته، (۳) پیش خود طلبید. جهنچار خان چون نزد اعتماد خان رفت، در شوکت طبقه حبشیان و هن و فتور عظیم راه یافت. و الغ خان نزد شیر خان فولادی رفت. و سادات بخاری نیز بشیر خان پیوستند. چون پله شیر خان راجع شد، مظفر نیز اذتهاز فرصت نموده، روزی قبل از مغرب، از راه کهرگی بر آمده، خود را بمنزل غیاث پور، که نزدیک بقصبه سرکچیج (۴) است بدائره الغ خان رسانید. الغ خان او را نادیده، بخدمت شیر خان رفت.

(۱) در نسخه ب "پتلا".

(۲) در نسخه ب "جهنچار خان گفت که هر جائی که بآن جماعه الغ".

(۳) در نسخه ب "فریب و فریفته".

(۴) در نسخه ب "سرکنج" و در نسخه ج "سرکیج".



و گفت سلطان مظفر بی آنکه سابقاً مرا اطلاع باشد، بمنزل من آمده، هنوز من او را ندیده‌ام. شیرخان گفت، چون مهمان عزیز رسیده، شما بروید. و حقوق خدمتگاری بتقدیم رسانید.

و علی الصباح خط اعتماد خان بشیرخان رسید، که چون نفو فرزند سلطان نبوده او را بر آوردم؛ و میرزایان را طلبیده‌ام، (۱) تا دارالملک گجرات تسلیم ایشان نمایم. و بعد از مطالعه خط، شیرخان بمنزل سید حامد رفته، استفسار نمود، که در وقت جلوس چه مشخص شده بود، سید حامد و دیگر سادات گفتند، که اعتماد خان مصحف برداشته بود؛ که این طفل فرزند سلطان محمود است؛ و اکنون این سخن از روی عداوت نوشته. شیرخان از منزل سید حامد سوار شده، بمنزل الغ خان آمد، و کمان بدست گرفته، همان طور که نوکر، صاحب را ملازمت نماید، (۲) مظفر را ملازمت نمود. و از منزل الغ خان سوار کرده، بجهت خدمتگاری بمنزل خود آورد.

و اعتماد خان میرزایان را، از حدود بهروج طلبیده، هر روز جمعی از مردم ایشان و از مردم اختیارالملک بجنگ میفرستاد. و رفته رفته مفازمت و مخالفت بتطویل انجامید؛ و چون اعتماد خان دید، که کاری از پیش نمی رود، عرضداشت بحضرت خلیفه الهی فرستاده؛ ترغیب تسخیر گجرات نمود. و بحسب اتفاق، در آن وقت، که سده ثمانین و تسعمانه باشد، حضرت خلیفه الهی بناگور تشریف آورده میر محمد خان آنکه را، که بخان کلان مشهور است، با جمعی کثیر از امرای گامدار، به تسخیر سروهی فرستاده بودند. و چون خان کلان از دست

(۱) در نسخه ج "طلب داشته ایم".

(۲) در نسخه ب "ملازمت کند".

ایلچی راجه سرههی زخمی شد، خود بسعادت و اقبال متوجه لشکر خان کلان شده بلا توقف از انجا عزیمت گجرات نمودند. و تفصیل این اجمال، در ضمن وقائع حضرت خلیفه آلهی مذکور است.

الفصله چون ایات جهانکشی به پتن گجرات رسید، شیر خان فولادی، که درین وقت محاصره احمد آباد داشت، دست و پا گم کرده، بطرفی گریخت، و ابراهیم حسین میرزا و برادران بجانب بروده و بهروج رفتند. اعتماد خان و میر ابو تراب، و الغ خان حبشی، و جهجار خان و اختیار الملک احرام آستان ملائک آشیان بسته در ساک دولت خواهان انتظام یافتند. و مظفر از شیر خان جدا شده، بملازمت خلیفه آلهی آمده، مورد مراحم خسروانه شد، و دولت گجراتیان منتفی گشت. و گجرات داخل ممالک محروسه حضرت خلیفه آلهی شد. و دیگر وقائع مظفر خان و گجراتیان در ضمن احوال خیر مآل حضرت خلیفه آلهی مذکور است.

ایام حکومت سلطان مظفر سیزده سال و چند ماه بود.

### طبقه سلاطین بنگاله.

(۱) پوشیده نماید که (۲) ابتداء ظهور اسلام در بلاد بنگاله از ملک محمد بختیار، که از امراء کبار سلطان قطب الدین ایبک بوده (۳) و بعد از وی (۴) سلاطین دهلی حکومت کردند. وقائع آنها در ضمن سلاطین (۵)

(۱) در نسخه الف و ج «بر ضائل اریاب العباب پوشیده».

(۲) در نسخه الف و ج «که چون».

(۳) در نسخه الف و ج «بوده باشد».

(۴) در نسخه الف و ج «و بعد از وی هم امراء سلاطین».

(۵) در نسخه الف و ج «سلاطین طبقه دهلی».

دهلی مدکور گشته. و چون ملک فخرالدین که سلاحدار قدر خان حاکم بنگاله که از گماشتگان محمد تغلق شاه بود و او را کشته اسم سلطنت بر خود اطلاق کرد. و بعد از سلطنت بنگاله جدا شد. و دست تصرف سلاطین دهلی بایشان نرسید. و از پی هم اسم سلطنت بر خود زانند. ابتداء طبقه بنگاله از ملک فخرالدین نموده شد. سلطان فخرالدین، ده سال و چند ماه؛ سلطان علاء الدین، یکسال و چند ماه؛ سلطان شمس الدین، شانزده سال و چند ماه؛ سلطان سکندر بن سلطان شمس الدین، نه سال و چند ماه؛ سلطان غیاث الدین بن سکندر، هفت سال؛ سلطان السلاطین ده سال؛ سلطان شمس الدین بن سلطان السلاطین سه سال؛ راجه کانس هفت سال؛ سلطان جلال الدین بن کانس هفده سال؛ سلطان احمد بن جلال الدین، شانزده سال؛ سلطان ناصر الدین بن احمد، هفت روز؛ سلطان ناصر شاه، دو سال؛ باریک شاه، هفده سال؛ یوسف شاه، هفت سال و شش ماه؛ سکندر شاه، نیم روز؛ فتح شاه هفت سال و پنه ماه؛ باریک شاه، خواجه سرا، دو ماه و نیم روز، فیروز شاه، سه سال؛ محمود شاه بن فیروز یکسال؛ مظفر حبشی سه سال و پنج ماه؛ علاء الدین، بست و هفت سال؛ نصیب شاه بن علاء الدین، یازده سال.

### ذکر سلطان فخرالدین.

ملک فخرالدین سلاحدار قدر خان بود. ولی نعمت خود را بغدر کشته، نام سلطنت بر خود اطلاق<sup>(۱)</sup> کرد. مخلص نام غلام خود را با لشکری آراسته باقصای بنگاله فرستاد، و ملک علی مبارک عارض لشکر قدر خان بمخلص جنگ کرده، او را کشته، تمام اسپان و حشم که همراه او بود،

(۱) در نسخهٔ ب «بر خود نهاد».

متصرف شد. و سلطان فخر الدین، چون نو دولت بود، و از مردم اطمینان خاطر نداشت، نتوانست بر سر علی مبارک رفت. و آخر الامر، ملک علی مبارک، خود را سلطان علاء الدین خطاب داد، بر سر سلطان فخر الدین رفت؛ و در سنه احدى و اربعین و سبعمائه، او را در جنگ زنده (۱) بدست آورد، بیاسا رسانید. و تهنه در لکهنوتی گذاشته، بدیار بنگاله مراجعت نمود.

مدت حکومت سلطان فخر الدین ده سال (۲) و چند ماه بود.

### ذکر سلطان علاء الدین.

چون سلطان فخر الدین را بقتل آورد، باستظهار تمام در لکهنوتی تهنه گذاشته، متوجه بنگاله گردید. و بعد از چند روز ملک حاجی (۳) الیاس علاء الدین که در لشکر لکهنوتی نامزد بود، لشکر را بخود یار و موافق ساخته، سلطان علاء الدین را کشت. و خود دیار لکهنوتی و بنگاله را متصرف گردید، حکومت سلطان علاء الدین یکسال و چند ماه بود.

### ذکر حاجی الیاس.

حاجی الیاس خود را سلطان شمس الدین بهنگره خطاب داد تمام مملکت لکهنوتی و بنگاله را متصرف شد و در استرضای مردم، و دلجوئی سپاه، کمال سعی مبذول میداشت.

(۱) در نسخه ب «زنده گرفته بقتل رسانید».

(۲) در نسخه الف و ج «ده سال».

(۳) در نسخه ب «حاجی الیاس تهنه دار علائی که در لشکر لکهنوتی نامزد شده بود لشکر».

و بعد از چندگاه، سامان لشکر نموده بجای نگر رفت. و از آن حدود فیلان بزرگ بدست آورده، بدار الملک خود مراجعت نمود. تا سیزده سال و چند ماه، سلاطین دهلی متعرض او نشدند. و او در کمال استقلال بامر سلطنت می پرداخت. تا آنکه دهم شوال سنه اربع و خمسين و سبعمانه سلطان فیروز شاه بن رجب از دهلی متوجه لکنوتی گردید. سلطان شمس الدین در قلعه اكداله متحصن شد، و تمام ولایت بنگاله را خالی گذاشت. سلطان فیروز چون شنید که او با اكداله متحصن شده، از راه متوجه اكداله گشت. چون بحوالی اكداله رسید، سلطان شمس الدین از قلعه بر آمده، جنگ صف کرد. و از طرفین مردم بسیار کشته شدند. و سلطان شمس الدین گریخته، با اكداله متحصن جست. و فیلان بزرگ که از جا بنگر آورده بود بدست مردم سلطان فیروز شاه افتاد.

چون برسات رسیده بود، و بارندگی بسیار شد، سلطان فیروز شاه یازدهم ربیع الاول بدهلی مراجعت کرد. و چون سلطان فیروز شاه بدهلی رفت، در سنه خمس و خمسين و سبعمانه سلطان شمس الدین پیشکش بسیار، که لائق سلاطین باشد مصحوب رسولان بخدمت سلطان فیروز شاه فرستاده، معذرت خواست، سلطان فیروز شاه نیز التفات مسلوب داشته، رسولان را خلعتها داده، رخصت انصراف ارزانی داشت.

سلطان شمس الدین در آخر سنه تسع و خمسين و سبعمانه، ملک تاج الدین را با پیشکش بسیار باز بدهلی فرستاد؛ و سلطان فیروز شاه پیش از پیش، تفقد احوال رسولان فرموده، بعد از چند روز اسپان تازی و ترکی با تحف و هدایای دگر مصحوب ملک (۱) سیف الدین شعبه فیل، بجبهت

(۱) در نسخه الف «یوسف الدین».

سلطان شمس الدین فرستاد، و هنوز ملک سیف الدین و ملک تاج الدین از بهار نگذشته بودند، که سلطان شمس الدین فوت شد. ملک سیف الدین حسب الحکم اسپان را باصراء بهار داد، و ملک تاج الدین خود بدھلی آمد، مدت سلطنت سلطان شمس الدین شانزده سال و چند ماه بود.

### ذکر سلطان سکندر شاه بن سلطان شمس الدین.

چون (۱) سلطان شمس الدین رحلت نمود اصراء و سران گروه روز سیوم فرزند بزرگ او را سکندر شاه خطاب داده بر تخت سلطنت اجلاس نمودند. و او نوید عدل و احسان در داده، با صر سلطنت مشغول شد. و استوفای خاطر سلطان فیروز شاه را اهم داشته، پنجاه (۲) سلسله فیل و اقسام اقمشه برسم پیشکش بخدمت سلطان فیروز شاه فرستاد. درین اثنا سلطان فیروز شاه به تسخیر بنگاله در سفه ستین و سبعمائده متوجه لکنوتی گردیده بود، چون بحدود پندوه رسید، سلطان سکندر رسم پدر پیش گرفته، در حصار اكداله متحصن گشت. و چون طاقت مقاومت نداشت. هر سال پیشکش قبول نموده سلطان را باز گردانید. و هنوز سلطان در حدود پندوه بود، که سی و هفت زنجیر فیل و مال بسیار و انواع قماش بخدمت فرستاده، معذرت خواست. و آئین پدر پیش گرفته، تمام عمر بعیش و عشرت گذرانید. مدت سلطنت او نه سال و چند ماه بود.

(۱) در نسخهٔ ب «سلطان سکندر شاه بن شمس الدین بجای پدر نشست - و خود را سکندر شاه خطاب داده پیشکش بسیار بخدمت سلطان فیروز شاه فرستاده - چون سلطان فیروز شاه متوجه تسخیر بنگاله شد - سکندر شاه رسم پدر پیش گرفته در حصار اكداله متحصن شد».

(۲) در نسخهٔ الف «پنج سلسله فیل».

### ذکر سلطان غیاث الدین .

چون سلطان سکندر وفات یافت، امرا و سران گروه پسر او را سلطان غیاث الدین لقب نهادند، بجای پدر اجلاس نمودند. و او نیز آئین پدر و رسم جد پیش گرفته، تمام عمر بعیش و عشرت گذرانیده، در سنه خمس سبعین و سبعمائه از تنگنای جسمانی بوسعت آباد روحانی خرامید؛ مدت سلطنت او هفت سال و چند ماه بود.

### ذکر سلطنت سلطان السلاطین .

چون سلطان غیاث الدین رحلت نمود امرا پسر او را سلطان السلاطین خطاب داده بر ارزنگ سلطنت اجلاس نمودند. و او بادشاه کریم و حلیم و شجاع بود، و در سنه خمس و ثمانین و سبعمائه از خرابی دنیا بمعمور آباد عقبی خرامید، مدت ده سال حکومت کرد.

### ذکر سلطان شمس الدین .

چون سلطان السلاطین از دار دنیا بدار عقبی متوجه شد، امرا و اعیان دولت، پسر او را سلطان شمس الدین خطاب داده، بر ارزنگ سلطنت اجلاس نمودند. و او رسوم پدران را پیش گرفته تمام عمر بعیش گذرانید. و بتاریخ ثمان و ثمانین و سبعمائه رحلت نمود. مدت سلطنت او سه سال و چند ماه بود.

### ذکر سلطنت راجه کانس .

چون سلطان شمس الدین وفات یافت کانس نام زمین داری بر ممالک بنگاله استیلا یافت، و چون حق سبعمائه و تعالی شهر او را کفایت کرد پسر او مسلمان شده بر تخت سلطنت جلوس نمود، مدت استیلا کانس هفت سال بود.

## ذکر سلطان جلال الدین بن کانس.

چون کانس بمقرّ اصلي خود متوجه شد، پسر او بواسطه حب ریاست مسلمان شده، سلطان جلال الدین نام خود نهاد. و مردم در زمان او آسوده و مرفه الحال بودند. و در آخر سنه اثنی عشر و ثمانمائه رحلت نمود. مدت حکومت او هفده سال بود.

## ذکر سلطان احمد بن سلطان جلال الدین.

چون امر ناگزیر سلطان جلال الدین را در یافت امراء پسر او را سلطان احمد خطاب داده جانشین پدر ساختند، و در آخر سنه ثلاثین و ثمانمائه از تقیدات جسمانی خلاص گشته، بروحانیات پیوست، مدت سلطنتش شانزده سال بود.

## ذکر ناصر غلام.

چون تخت ایالت از جلوس سلطان احمد بن سلطان جلال الدین خالی ماند، ناصر نام غلام او از روی جرأت قدم بر تخت سلطنت نهاد، شروع در انقاد احکام نمود، امراء و ملوک سلطان احمد، ناصر را بقتل آورده، یکی از احفاد سلطان شمس الدین بهنگره را بفرمان روانی برداشتند. مدت سلطنت او هفت روز و بقولای نیم روز بود.

## ذکر ناصر شاه.

چون ناصر غلام را بقتل آوردند، یکی از فرزندان سلطان شمس الدین بهنگره را بهم رسانیده، بر سریر سلطنت اجلاس نموده، او را ناصر شاه



خطاب دادند. و طبقات مردم، از وضع و شریف، و خورد و بزرگ، در مهد امان مرفه الحال و فارغ البال شدند. آخر بتاریخ اثنین و ستین و ثمانمائه رحلت نمود.

مدت سلطنت او دو سال بود.

### ذکر بار بکشاه.

چون ناصر شاه وفات یافت، امرا و بزرگان آن دیار، بار بک شاه را بر سریر ایالت اجلاس نمودند. و در زمان او سکنه شهر و سپاه آسوده حال بودند. او نیز بعیش و عشرت میگذرانید. و چون طومار حیات و زندگانی او فوریدده شد، در سنه تسع و سبعین و ثمانمائه رحلت نمود. مدت سلطنتش هفده (۱) سال بود.

### ذکر یوسف شاه.

بعد فوت بار بک شاه، امرا و معارف ممالک یوسف شاه را بر سریر فرمانروائی اجلاس نمودند. و او بادشاه حلیم و خیر خواة و نیکبخت بود، و در سنه سبع و ثمانین و ثمانمائه شروع در مرحله پیمائی عالم نیستی نمود. مدت سلطنت او هفت سال و شش ماه بود.

### ذکر سکندر شاه.

بعد از فوت یوسف شاه، امرا و وزراء<sup>(۲)</sup> بی تعمق نظر، سکندر شاه را بر سریر جهانبنائی اجلاس نمودند. چون تقلد این امر خطیر نداشت،

(۱) در نسخه الف «ده سال» و در نسخه ج «هفت سال و شش» و در ریاض السلاطین صفحه ۱۱۹ «هفده یا شانزده سال».

(۲) در نسخه ج «وزراء بعد از اعلان و تعمق نظر».